**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020806**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

مرحوم آقای آخوند بعد از این که وضع را تعریف می‌کنند می‌فرمایند که شما لفظ در واقع، وضع یک نوع اختصاصی هست که بین لفظ و معنا ایجاد می‌شود. حالا وضع تعیینی را شما در نظر بگیرید، در وضع تعیینی واضع باید لفظ را در نظر بگیرد، معنا را هم در نظر بگیرید، این لفظ را به ازای این معنا قرار بدهد. پس هم لفظ باید در هنگام وضع تصور بشود هم معنایی که می‌خواهد لفظ برای او تصور بشود. ما یک سری تقسیماتی به ملاحظۀ آن لفظی که هنگام وضع تصور می‌شود داریم، می‌گوییم وضع گاهی اوقات شخصی است گاهی اوقات نوعی است، وضع شخصی یک لفظ خاص را بر یک معنا، لفظ زید را بر آن وجود خارجی قرار می‌دهیم. یک وضع نوعی داریم، وضع نوعی آن لفظی که ملاحظه می‌شود خودش کلی است، مثل هیئات. هیئات این هیئت ممکن است در ضمن این جمله باشد، آن جمله باشد آن جمله. خود آن لفظی که دال هست آن کلی است. آن بحثی است که بعدا در موردش مطرح خواهیم کرد، تقسیم وضع به ملاحظۀ لفظی که لفظ به ملاحظۀ دال، کیفیت دال. یک موقعی به لحاظ کیفیت مدلول، آن مدلول خب باید هنگام وضع تصور بشود، خب آن مدلول یا کلی است یا جزئی است. حالا وقتی که جزئی و کلی را تصور کردیم گاهی اوقات همان که تصور کردیم لفظ را به ازای همان می‌گذاریم، گاهی اوقات لفظ را به ازای چیز دیگری می‌گذاریم. یعنی جزئی را گاهی اوقات تصور، یعنی از جهت امکان، اصل امکان، از باب، ما ممکن است بگوییم لفظی که جزئی هست، معنایی که جزئی هست را تصور کنیم، لفظ را به ازای همان معنا قرار بدهیم، یک موقعی لفظ را تصور کنیم، معنای جزئی را تصور کنیم و لفظ را به ازای خود آن نگذاریم، به ازای کلی که این در ضمنش هست قرار بدهیم. کلی هم باز هم دو تا تقسیم دارد. کلی را که تصور می‌کنیم گاهی اوقات لفظ را به ازای خود آن معنای کلی قرار می‌دهیم، گاهی اوقات به ازای جزئیات آن کلی قرار می‌دهیم. پس به حسب تصور عقلی، تصور بدوی عقلی چهار قسم ما می‌توانیم داشته باشیم. وضع خاص موضوع له خاص، وضع خاص موضوع له عام، وضع عام موضوع له عام، وضع عام موضوع له خاص.

خب وضع خاص موضوع خاص بر وضع عام موضوع له عام خب اینها بحثی درش نیست که هم امکان دارند هم واقع شدند لفظ مثلا زید وضع شده بر آن زید خاص. لفظ انسان هم وضع شده برای آن انسان عام. بحث در دو قسم دیگری هست، وضع خاص موضوع له عام، و وضع عام موضوع له خاص، این دو قسم مورد بحث هستند. مشهور این هست که می‌گویند وضع عام موضوع له خاص امکان دارد و واقع هم شده است ولی وضع خاص موضوع له عام امکان ندارد. حالا بحث ابتدایی ما در بحث امکانش است، بحث وقوعش بحث مرحلۀ بعد است. مرحوم آخوند می‌فرمایند که وضع وقتی عام باشد وضع یعنی آن معنای متصور، آن کلمۀ وضع عام موضوع له عام، کلمۀ وضع در اینجا به معنای المعنی المتصور حین الوضع است. کلمۀ وضع مشترک لفظی است، یک اصطلاح است، المعنی المتصور حین الوضع را اسمش را گذاشتند وضع. مرحوم آخوند می‌فرمایند که ما می‌توانیم با تصور کلی لفظ را برای جزئیاتش قرار بدهیم به دلیل این که کلی به نحوی جزئیاتش را هم ازشان حکایت می‌کند، کلی حاکی از جزئیات هم هست، بنابراین لفظ را ما می‌توانیم برای آن جزئیات قرار بدهیم. از آن طرف جزئی حاکی از کلی نیست، بنابراین جزئی را نمی‌توانیم تصور کنیم و با تصور جزئی لفظ را به ازای کلی که این جزئی تحت آن کلی هست قرار بدهیم، چون جزئی حاکی از کلی نیست. این را مرحوم آخوند می‌فرمایند که ما دو جور حکایت داریم، یک حکایت کأنّ کامل داریم، یک حکایت فی الجمله، این تعبیر من است، حکایت کامل حکایتی هست که مثلا یک جزئی از جزئی حکایت می‌کند زید از زید، یا حکایت عنوان عام از معنون عام، اینها حکایتی هست که حکایت کامل است. یک موقع حکایت فی الجمله است، عام فی الجمله از افرادشان حکایت می‌کند. این را مرحوم آخوند تعبیر می‌کند عام حاکی از فرد هست بوجهٍ، یعنی از دریچۀ یک عنوان خاصی به مقدار عنوان عام، از دریچۀ یک عنوان عامی و به مقدار آن عنوان عام از آن افرادش حکایت می‌کند. و همین مقدار کافی هست برای این که ما لفظ را بتوانیم بر آن جزئیات وضع کنیم، ولی جزئی این مقدار حکایتی که کلی از جزئی داشت حکایت فی الجمله این مقدار هم حکایت ندارد. بعد می‌گویند بله یک نکتۀ دیگری هست، گاهی اوقات مثلا من زید را ملاحظه می‌کنم در مقایسۀ زید با عمرو و بکر و خالد می‌بینم یک وجه مشترکی بین زید و بکر و عمرو و خالد هست که آن وجه مشترک انسان بودن اینها هست، با تصور جزئیات علاوه بر این که آن جزئیات را تصور می‌کنند جامع مشترک بین جزئیات را هم تصور می‌کنند. خب الآن لفظ را می‌توانم به ازای این جامع متصور قرار بدهم، ایشان می‌گوید این درست است، صحیح است، ولی این وضع عام موضوع له عام است، چطور؟ چون من به وسیلۀ تصور جزئیات آن کلی را کاملا تصور کردم، نه آن کلی را بوجهٍ تصور کردم، دو چیز هست اینها با هم خلط شده، یک موقعی من به وسیلۀ تصور یک شیء شیء دیگر را می‌خواهم تصور کنم، یکی این که من به وسیلۀ تصور یک شیء مقدمه می‌شود برای این که آن شیء دیگر به طور کامل تصور بشود و لفظ به ازای آن شیء متصور ثانیا قرار می‌گیرد، خب این دو تا با همدیگر خلط شده. روی همین جهت این کلامی که مرحوم آقای حاج میرزا حبیب الله رشتی تصور کردند که وضع خاص موضوع له عام هم امکان‌پذیر هست مرحوم آخوند می‌گویند اینجا گویا بین این دو مطلب خلط کرده، بین این که ما تصور خاص علت بشود برای، تصور خاص‌ها، جزئی‌ها، تصور جزئی‌ها علت بشود بر این که عام را من بعینه تصور کنم به صورت مشخص خود آن عام را، می‌گویم زید، عمرو، بکر، خالد، اینها همه در انسان بودن شریک هستند، بنابراین من با تصور زید و عمرو و بکر و خالد انسان را به طور کامل تصور می‌کنم، بعد لفظ را به ازای آن مفهوم کلی قرار می‌دهم، این وضع عام موضوع له عام است، با این که نه من اصلا آن عام را تصور نکرده باشم، خاص را فقط تصور کرده باشم، عام را فقط از دریچۀ خاص تصور کرده باشم که در وضع عام موضوع له خاص این است، در وضع عام موضوع له خاص من عام را فقط تصور کردم، آن جزئیات را دیگر تصور نکردم ولو به تبع تصور عام، به تبع تصور عام آن خاص‌ها را تصور تفصیلی نکردم، تصور فی الجمله کردم، تصور بوجهٍ کردم، نه تصور کامل، تصوری که متصور ما به جمیع شراشر وجود در عالم ذهنی فراچنگ به قول امروزی‌ها من متصور آمده باشد. خب این فرمایش مرحوم آقای آخوند.

مرحوم حاج شیخ در درر یک مطلبی را متذکر شدند که آقای داماد در واقع ناظر به این مطلب هستند، آقای حاج شیخ می‌فرمایند که وضع خاص موضوع له عام هم امکان‌پذیر است، چطور؟ چون می‌گویند که ما، ببینید مثلا یک بنده خدایی از دور دارد می‌آید، ما نمی‌دانیم این بنده خدا داخل در چه نوعی از انواع است، ولی می‌دانیم فی الجمله یک نوعی دارد، و ما اشاره می‌کنیم به این فرد می‌گوییم نوعی که نوع این فرد هست و جامع بین این فرد و افراد متحد الحقیقة نوع آن چیزی است که عنوان جامع مثلا متحد الحقیقۀ افراد هست دیگر، در مقابل جنس و فصل و این که تعریف‌های دیگر دارند خب من مثلا برای این که کلمۀ نوع را اینجا به کار می‌برم خصوصیتی ندارد، آن جامعی که بر این فرد منطبق است مراد است ولی حالا من مثال را روی نوع می‌زنم که راحت‌تر بتوانیم

**شاگرد:** جامع‌های زیادی ممکن است بر فرد

**استاد:** نه، حالا نوعش را من می‌گویم، به خاطر همین من، این را می‌خواهم بگویم که دیگر بحث چیزی ایجاد نشود، نه جامع کلی. نه نوع، نوعی که بر این فرد منطبق است، لفظ را به ازای آن نوع وضع می‌کنم، اشکالی که ندارد این نوع به ازای نوع، پس بنابراین شما تصور نکنید که من وقتی این فرد را دیدم به تبع تصور فرد آن جامعش را تصور کردم، من این جامع را تصور نکردم، من نمی‌دانم آن نوعش چی است، اگر بخواهم آن نوع را تصور کرده باشم باید نوع به تفصیلی اجمالا به ذهن من آمده، حضور اجمالی نوع در ذهن من شبیه حضور اجمالی فرد در وضع عام موضوع له خاص است، اینها مثل هم هستند، چطور اینها را با هم مقایسه می‌کنید؟

اینجا آقای داماد یک اشکالی مطرح می‌فرمایند، می‌فرمایند شما اینجا این که می‌گویید وضع خاص موضوع له عام است شما فقط مفهوم این جزئی را تصور نکردید. علاوه بر مفهوم جزئی یک چیز دیگر هم در کنار جزئی تصور کردید آن هم مفهوم نوع، نوع این فرد، نوع این وجود خارجی که از دور مثلا دیدید. خود نوع را هم تصور کردید و رابطۀ نوع با آن فرد مُتصوَّر شما عام، نوع یک مفهومی عامی است که می‌تواند نوع این باشد می‌تواند نوع چیزهای مختلف دیگر باشد. بنابراین کلمۀ نوع را که شما اینجا واردش کردید این وضع عام موضوع له عام می‌شود، نه وضع عام موضوع له خاص، چون از طریق تصور نوع که یک مفهوم عام هست شما این شیء را تصور کردید. خب ایشان اینجوری تعبیر می‌کند. حالا اینجا من ابتداء یک توضیحاتی در مورد کلام مرحوم حاج شیخ بدهم. کلام آقای حاج شیخ را شما در تقریرات یعنی در اصول فقه آقای اراکی ببینید آن بیشتر بحث را بازتر کرده و روشن‌تر می‌شود کلام آقای حاج شیخ را فهمید. ایشان می‌گویند، حالا من اینجوری تعبیر بکنم، ببینید ما مثلا مفهوم انسان را تصور می‌کنیم، این که ما می‌گوییم مفهوم انسان گاهی اوقات وضع عام موضوع له عام است، گاهی اوقات وضع عام موضوع له خاص است انسان را که شما تصور می‌کنید آیا بدون ضمیمه کردن یک مفهوم دیگر این انسان می‌تواند حکایت از افراد بکند؟ نه. شما آنجایی که می‌گویید وضع عام موضوع له خاص است فقط انسان را ملاحظه نکردید، یک مفهوم دیگر هم ضمیمه کردید، مفهوم فرد، می‌گویید فرد انسان، انسان را در نظر گرفتید یک مفهوم فرد را هم ملاحظه کردید، می‌گویید فرد انسان حکایت از آن افراد می‌کند. بدون این که این فرد را ضمیمه بکنید شما نمی‌توانید از آن جزئیات حکایت کنید، باید یک مفهوم دیگری ضمیمه بشود به آن مفهوم کلی که آن مفهوم فرد است. اضافه شدن مفهوم نوع در مثالی که ما زدیم برای وضع خاص موضوع له عام شبیه اضافه شدن مفهوم فرد در وضع عام موضوع له خاص است. یعنی هر دوی اینها خود آن مفهوم به تنهایی کافی نیست برای این که چیز دیگری غیر از منطبق علیه این مفهوم را بتواند ازش حکایت کند. انسان، خود انسان را که در نظر بگیریم انسان حاکی از افراد متکثر هست و آن حیثیت عامی‌اش، این که بخواهد بر تک تک آنها دال باشد یک کلمۀ فرد باید اضافه کنیم، افراد انسان مثلا یا افراد، افراد انسان این را باید اضافه کنیم. بدون اضافه کردن افراد انسان انسان نمی‌تواند از آن تک تک افراد حکایت کند، همین در وضع خاص موضوع له عام هم همین است، ما یک کلمۀ نوع اضافه می‌کنیم، این نوع که اضافه شد می‌شود، یعنی شما حالا اینجوری تعبیر بکنم آن چیزی که مدار عام و خاص بودن هست مضاف الیه این جمله است. ما می‌گوییم افراد الانسان، افراد الانسان آن انسان تصور شده یک افراد هم ضمیمه‌اش شده. یا نوع هذا الوجود الشخصی المرئی. یک مضاف الیه دارد یک مضاف دارد، آن چیزی که مدار بر این هست که وضع عام موضوع له خاص باشد یا وضع خاص موضوع له عام باشد مضاف الیه است نه مضاف، در واقع یک موقعی مضاف الیه ما عام است، افراد الانسان، یک موقعی مضاف الیه ما خاص است، می‌گوییم نوع هذا الموجود الشخصی المرئی، مضاف الیه‌اش فقط از یک نفر حکایت می‌کند و بنابراین این دو تا

**شاگرد:** ملاک در وضع مضاف است

**استاد:** مدار آن مضاف الیه است، شما در واقع آقای داماد آمدند مضاف را اینجا در نظر گرفتند، گفتند که کأنّ اینجا این مضافی که اینجا هست که جزئی، نوع هذا الجزئی شما تعبیر می‌کند این نوع خودش یک مفهوم کلی است، بنابراین این را وضع عام موضوع له عام گرفتند. خب این چکیدۀ این بحث.

حالا من اینجا برای این که بحث‌ها روشن بشود دو سه تا مطلب به نظر می‌رسد که اینجا ما توضیح بدهیم این بحث‌ها یک قدری روشن‌تر بشود. حالا قبل از این که وارد توضیح مطالب بشوم این نکته را عرض بکنم، مرحوم آقای صدر در اینجا بحث را به یک زاویۀ دید دیگری دنبال کردند ما بعد از توضیحاتی که می‌دهیم به کلمات آقای صدر می‌پردازیم. بعضی از بحث‌هایی که الآن می‌خواهم توضیح بدهم در تبیین مطالب آقای صدر هم مفید است. یک سری اصطلاحات هست این اصطلاحات را ما باید روشن بشود که تا این اصطلاحات روشن نشود نه فرمایشات آقای صدر خوب روشن می‌شود نه این بحث منقح می‌شود. ما چند تا چیز باید روشن بشود. یکی از بحث‌هایی که اینجا هست ما یک بحث داریم مفاهیم را می‌گویند مفاهیم یا کلی هست یا جزئی، می‌گویند مفهوم اگر حاکی از کثیرین باشد این کلی است، اگر مفهوم از کثیرین حکایت نکند، از یک فرد حکایت کند این جزئی است. خب اینجا مفهوم‌های روشن کلی جزئی این هست مثلا زید حاکی از زید خارجی است، انسان هم حاکی از انسان خارجی است که کلی است، یعنی مصادیق متعددی انسان دارد. ما در مورد این انسان را که مفهوم کلی در نظر می‌گیریم می‌گوییم انسان حاکی از افراد عدیده است، زید انسان است، بکر انسان است، خالد انسان است و امثال اینها انسان هستند. انسان را ما گونه‌های مختلفی می‌توانیم تصور کنیم. انسان را اگر ما به نحو، می‌توانیم به نحو صرف الوجود تصور کنیم، حالا من صرف الوجود تعبیر نکنم، ببینید کلمۀ انسان گاهی اوقات در این جمله به کار می‌رود جاء انسانٌ، این انسانی که در این جمله به کار رفته محکی‌اش فقط یک فرد است، ولی اگر من گفتم بنابراین من اگر می‌گویم جاءی را بخواهم حمل کنم موصوف جاءی یک فرد بیشتر نیست، ولی من یک موقعی می‌گویم الانسان ممکنٌ، حالا ممکنٌ تعبیر نکنیم، الانسان حیوانٌ که راحت‌تر باشیم. الانسانٌ حیوانٌ که می‌گوییم آن که حیوانیت برش حمل می‌شود کی است؟ تک تک انسان‌ها، یعنی به عدد انسان ما حیوان داریم ولی به عدد انسان ما جاءی نداریم، این که شما می‌گویید کلی آن چیزی هست که حکایت از کثیرین می‌کند انسانٌ کلی است یا جزئی است؟ اگر می‌گویید کلی است فرق انسانٌ با الانسان حیوانٌ چی است؟ الانسان حیوانٌ به عدد افراد انسان حیوان وجود دارد، یعنی اینجا اتحاد بین تک تک افراد انسان و حیوان برقرار است، ولی وقتی می‌گوییم الانسان جاءٍ، جایی که جاء انسانٌ را ما با جملۀ حملیه بیان کرده باشیم، گفته باشیم الانسان جاءٍ. اینجا این انسانی که وجود دارد از یک فرد بیشتر حکایت نمی‌کند هر چند آن یک فرد مردد است و مشخص است، این که شما می‌گویید یحکی عن کثیرین یعنی این که تمام آن محکیاتش اگر حکمی برش بار می‌کنیم بر تک تک آن محکیات حکم بالفعل بار می‌شود یا صالح هست برای این که برش بار شود، صالح که می‌گویم یعنی محتمل است، اطراف احتمال هستند یا بالفعل این حمل برشان صورت می‌گیرد، اینها قطعا این دو تا مختلف است. یعنی شما انسانی که در جاء انسان هست این را کلی می‌دانید، سؤال این است، یا انسانی که در الانسان حیوانٌ هست این را کلی می‌دانید؟ خب اگر گفتید مثلا انسان در الانسان حیوانٌ کلی است، انسان در جاء انسانٌ این کلی است یا جزئی است؟ اگر بگویید کلی است این که حمل بر کثیرین نمی‌شود، یعنی حکایت از کثیرین ندارد، از یک فرد بیشتر حکایت ندارد، این چجوری است؟ پاسخ مطلب این است که ما این تقسیم بندی که مفهوم اِما کلی و اما جزئیٌ این مفهوم، این تقسیم بندی حصر حاصل نیست، ما باید بگوییم مفهوم گاهی اوقات از یک شیء متعین محکی‌اش گاهی اوقات متعین هست، گاهی اوقات متعین نیست. محکی متعین یعنی مقسم محکی متعین است، مفهومی که محکیه‌اش متعینه است گاهی اوقات کلی است، گاهی اوقات جزئی است، و الا مطلق مفاهیم به این تقسیم دو گانه تقسیم نمی‌شود. حالا ببینید ما مفاهیم غیر متعینی که داریم که یک نوع عدم تعیّن درش وجود دارد مفاهیم مختلفی است، مثلا ببینید شارع مقدس به من می‌گوید که صلِّ، نماز بخوان، امر کرده به صرف الوجود، حالا به جای صلِّ شبیه همان مثال قبلی بزنم که بتوانم راحت‌تر تطبیق کنم. می‌گویم جئنی بانسانٍ، این جئنی بانسانٍ با جاء انسانٌ آیا مفهومشان یکی است یا فرق دارد؟ به نظر می‌رسد که اینها مفاهیمشان فرق دارد، جاء انسانٌ آن انسان مع قطع نظر از اخبار من یک نوع تعیّنی دارد. یعنی یک فرد خاصی است ولو من از آن خصوصیتش حکایت نمی‌کنم ولی یک وجود خارجی دارد، یک تعیّنی به وسیلۀ وجود خارجی پیدا کرده ولی من از آن تعیّن و وجود مشخصش حکایت نمی‌کنم ولی ذاتاً یک نوع تعیّنی دارد. ولی جئنی بانسانٍ تعیّنش بعد از امتثال است. جئنی بانسانٍ ذاتا آن انسان تعین ندارد، اینجا این انسان انطباقش بر زید و عمرو و بکر و خالد احتمالی نیست، با جاء انسان. جاء انسان این انسان ممکن است زید باشد ممکن است عمرو باشد ممکن است بکر باشد ممکن است خالد باشد. ممکن که می‌گویم یعنی محتمل این باشد، ولی تعیّن واقعی دارد و آن تعیّن واقعی احتمالات متعدد را می‌آورد، ولی جئنی بانسان تعیّن ندارد، من هر کدام را که آوردم آنجا تازه پیدا می‌کند. این هم یک مفهوم است، یعنی ما مفاهیمی که داریم یک مفهوم لا متعین هست، این مفهوم لا متعین گاهی اوقات تعیّن ذاتی دارد ولو من از این تعیّنش حکایت نمی‌کنم ولی ذاتا متعین است، ولی بعضی وقت‌ها تعین ندارد، تعیّنش مثلا به امتثال است، آن چیزی که به اصطلاح امر به او تعلق می‌گیرد. این این شکلی. خب حالا من یک سری مفاهیم دیگری اینجا مطرح می‌کنم این ببینیم اینها چه شکلی است؟ من جایی که می‌دانم مثلا یک شیء فلان مفهوم فقط یک فرد دارد، من اینجوری می‌گویم، می‌گویم الفرد المنفرد للانسان، کلمۀ وحدت را اگر در مفهوم اخذ بکنم، الفرد الواحد للانسان، آیا این حکایت از کثیرین دارد؟ فرض کردیم ما وحدت را در این مفهوم درج کردیم چجوری می‌تواند حکایت از کثیرین کند با فرض این که واحد است؟ خب این چه شکلی است؟ این قطعا، حالا این را می‌خواهم تطبیق بر این مثالی که مرحوم آقای حاج شیخ زدند بکنم ما فرض کردیم که آن موجودی که در خارج آمده یک نوع بیشتر ندارد، این که ما می‌گوییم این موجود خارجی این نوع یک مصداق بیشتر ندارد ولو نمی‌دانم مصداق چی است، ولی این که آقای داماد می‌فرماید کلمۀ نوع کلی است و این کلمۀ نوع کلی است در جایی که نوع ما می‌دانیم یک فرد بیشتر ندارد، نوع زید لفظ را برای همان فرد متعین وضع می‌کنیم، یک

**شاگرد:** مفهومش کلی است دیگر

**استاد:** نه، حالا در مورد آنهایش بعد توضیح می‌دهم، آنها یک چیزهایی هست که یکی یکی اینها را قدری صبر کنید اینها نیازمند توضیحات، یک سری مفاهیمی هست صبر کنید اینها باز بشود. ما در واقع وقتی می‌گوییم که من لفظ را برای نوع این کلی قرار می‌دهم این اشکالی که آقای پیله وران مطرح می‌کردند که این جزئی ممکن است جامع‌های متعدد داشته باشد، خب لفظ را به ازای کدام جامع وضع می‌کنیم؟ ما آمدیم به جای این که لفظ جامع به کار ببریم گفتیم که نوع این فرد و این فرد یک نوع هم بیشتر ندارد برای این که تعیّن، نوع یعنی آن شیءای که بین انسان این جزئی و سایر جزئیات تمام حقیقت شیء باشد، هر شیء یک حقیقت که بیشتر ندارد، بنابراین ما وقتی می‌گوییم نوع این موجود خارجی، واحد بودن این نوع را هم در آن درج کردیم، نوع یک مفهومی است در آن واحد بودن اخذ شده. حالا خارجا ما می‌دانیم که نوع واحد هست، خب وقتی ما می‌دانیم نوع واحد است این که ما می‌گوییم نوع این جزئی این نوع از یک مفهوم که بیشتر حکایت نمی‌کند. پس چطور شما می‌گویید که این از نوع وضع عام موضوع له عام است؟ این چه شکلی است؟ حالا من یک سری مفاهیمی هست در جلسۀ بعد می‌خواهم اینها را یکی یکی توضیح بدهم که برای روشن شدن فرمایشات آقای صدر هم مفید هست، یکی معقولات اولیه و معقولات ثانویه، ما یک معقول اوّلی داریم یک معقول ثانی داریم. معقول ثانی هم معقول ثانی فلسفی داریم و معقول ثانی منطقی داریم، اینها باید توضیح داده بشود. یک چیز دیگری در کلام آقای صدر هست بحث حمل اوّلی و حمل شایع است، این هم باید توضیح داده بشود به خصوص بحث حمل اوّلی و حمل شایع یک اصطلاح متعارفی در اصطلاحات قوم در مورد حمل اوّلی و حمل شایع هست که مرحوم ملاصدرا به کار می‌برند و در بحث وَحَدّات ثمانیه‌ای که در تناقض شرط هست در تناقض هشت وحدت شرط دان ایشان می‌گوید که یک وحدت دیگری را ضمیمه می‌کند، وحدت نهم به معنای وحدت حمل که حمل اوّلی و حمل شایع را در بحث تناقض و اینها مطرح می‌کند. این اصطلاح حمل اوّلی و حمل شایع و اینها باید توضیح داده بشود. اینها مقدمه هست بر بحثی که اینجا شهید صدر مطرح کردند و روشن شدن اختلافی که بین آقای حائری، حاج شیخ و آقای داماد هست. یک سری به نظر می‌رسد بعضی از بحث‌هایی که اینجا در گرفته تا حدودی بحث لفظی است، یعنی بعضی از مفاهیم اگر روشن بشود روشن می‌شود که خیلی شاید اختلاف چندانی در محتوا و جوهره بین فرمایشات این آقایان نیست بلکه یک قدری الفاظ رهزن شده، حالا این اصطلاحات را در جلسۀ بعد توضیح بدهم تا بعد وارد کلمات آقایان بشویم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان